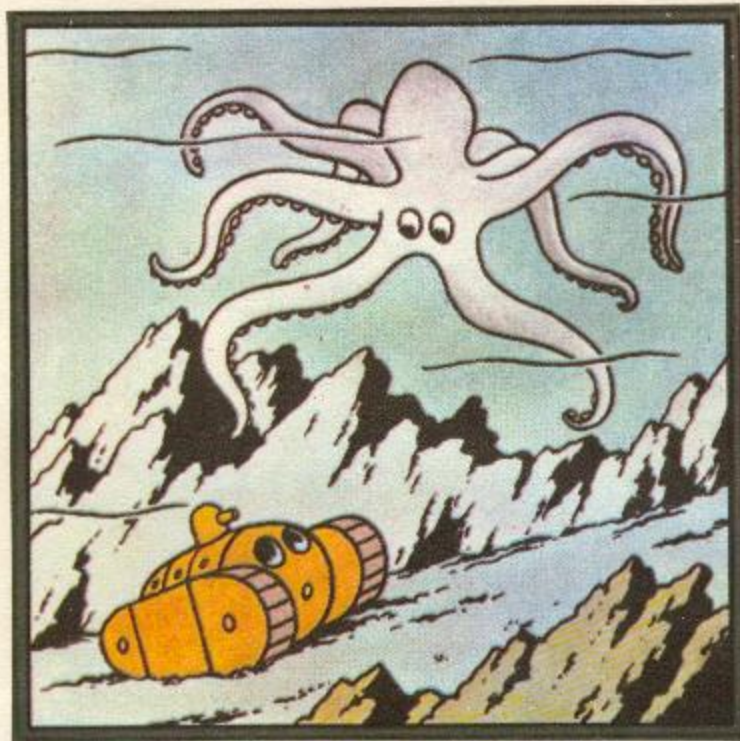


هـرژه

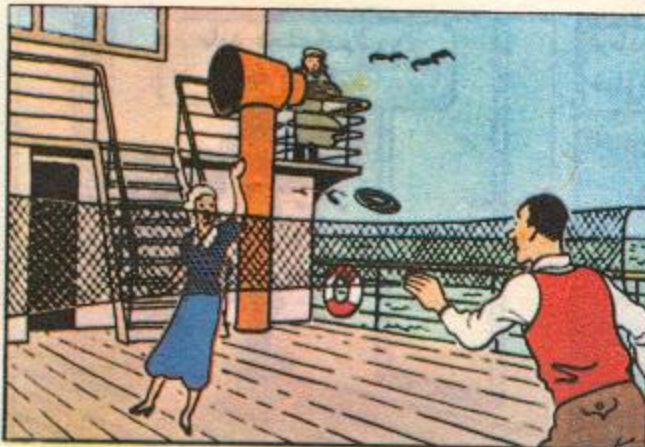
داستانی جدید از نویسنده ماجراهای

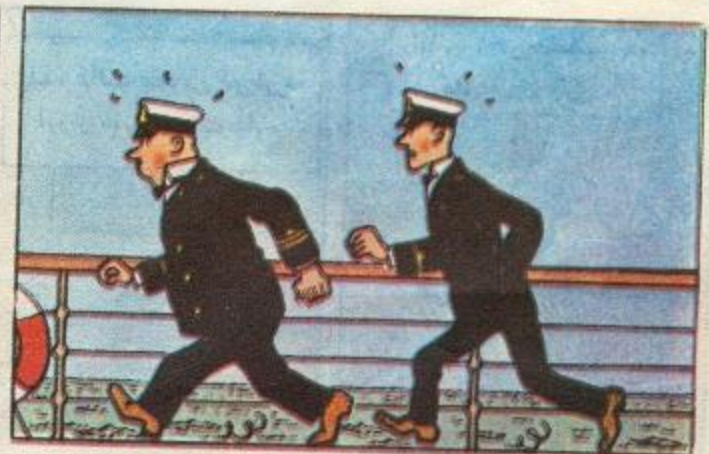
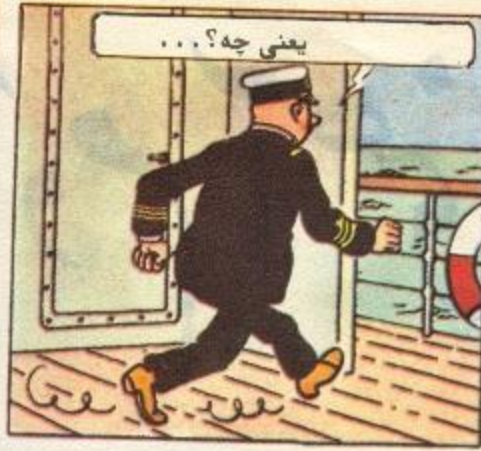
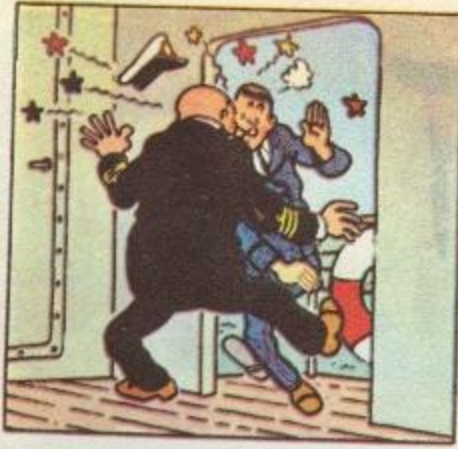
تن تن و میلو

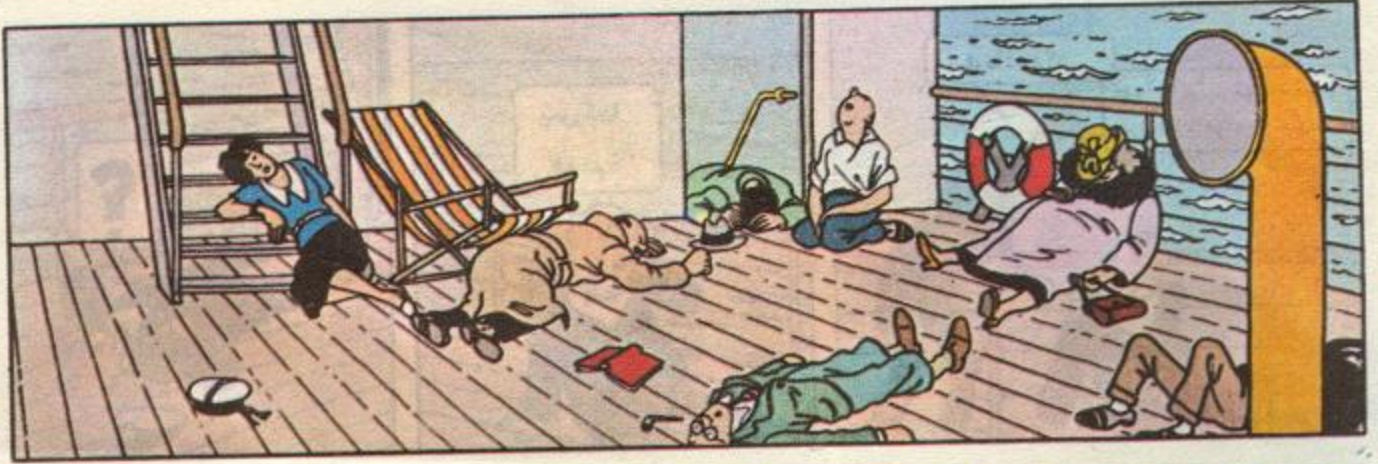
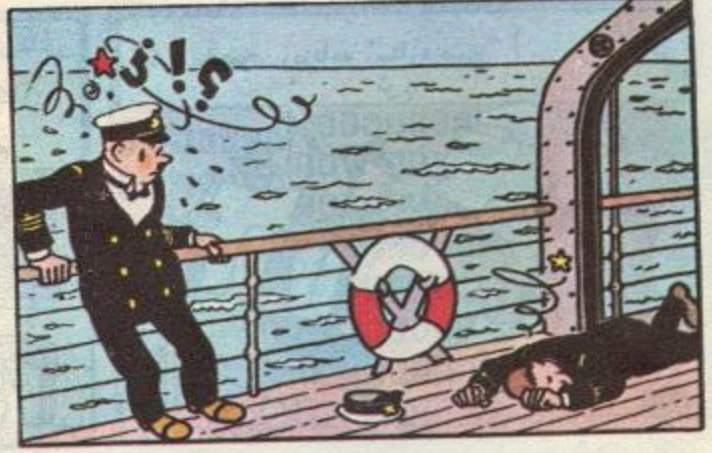
# آدم آهنی



# آدم آهنی









یک شب گذشته است ...

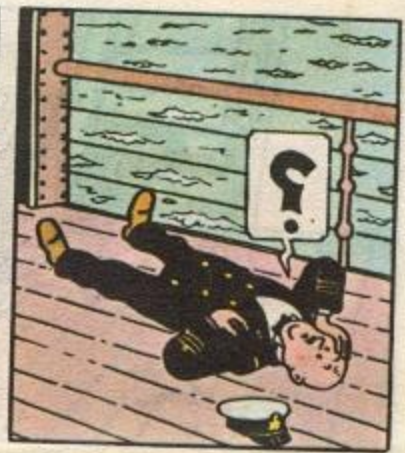


خیلی عجیبه! دستگاه هیچی روشن نمیده! الان! بیست ساعته که از "مانی توپا" بی خبریم

ستاره سبز مانی توپا



شماره مخصوص روزنامه "ستاره صبح" ... راز "مانی توپا"



؟



پس کجا هستم؟



فرمانده؟

چی؟ آه! تو هستی؟ من ... موضوع چیه؟



نمیدونم! ... بیهوش شدم ... افتادم بعد ... هیچی نفهمیدم! ... آهان! یادم آمد! ... موتورها از حرکت افتادن! ... رادیو! ... مسافرین! ... زود!



خدای من! ... تا کی باید منتظر بمونیم؟



مانی توپا



کاپیتان، من ...

آرام باشید ...

توضیح بده، فرمانده ...

ممکنه این مسخره بازی رو توضیح بدی





در همین هنگام در ساحلی کوچک



اومدم!



عجب! زت...! عجله کن!



خوبه نقشه رو پهن کنم تا نمبینه



زوکوی عزیزبیا کمی زت رو اذیت کنیم! اول باید حفرهای بکنم...



عصر همانروز

حادثه‌ای غیر منتظره برای مانی توبا اتفاق افتاده... سه روز قبل کشتی نیویورک را بسوی اروپا ترک کرده بود.



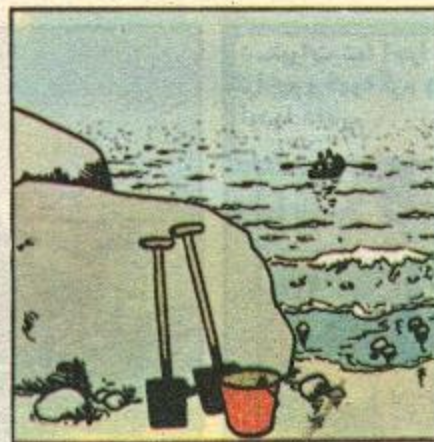
ژو، به چی فکر میکنی؟ ماجرا روی این دریا اتفاق افتاده...



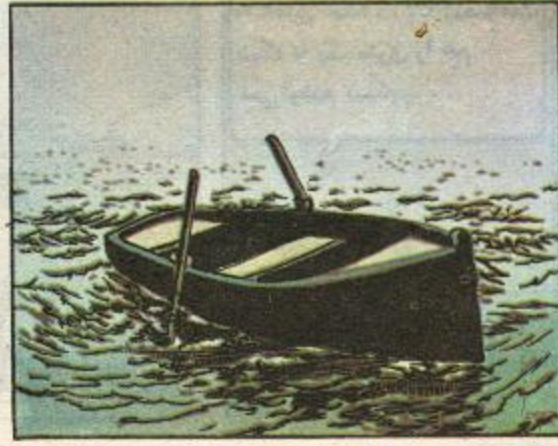
جستجو برای پیدا کردن مجرمین تا این لحظه به نتیجه نرسیده است. پلیس "اسکاتلند یارد" سخت مشغول پی گیری این موضوع که تمام دنیا را به حیرت واداشته میباشد و اینک وضع هوا را اعلام میکنم فردا بادملایمی از سمت جنوب شرقی میوزد



روز گذشته موتورها و رادیو ناگهان از کار افتادن. چند دقیقه بعد مسافرین و سرنشینان کشتی ناگهان بخواب عمیقی فرو رفتند و مدت بیست ساعت در بیهوشی بودند، و وقتی بیهوش آمدند متوجه شدند که تمام اشیاء گرانبهای آنها رادزدیده اند قیمت مجموع جواهرات سرقت شده شصت میلیون فرانک









خوشبختانه یک زیر دریائی  
ما رو نجات داد! چقدر خوابم  
میاد! ... خدای من



مامان و بابای عزیزم ، ما خیلی شیطان  
بودیم ، اما در قایق خیلی ترسیدیم .  
همه جا تاریک شد و ما گم شدیم .



درسته! ... همه اش تقصیر منه! ... اما  
خوبه یه نامه براشون بنویسیم و از کاپیتان  
خواهش میکنیمه اونها اطلاع بدند



اونها خوابیدن ... حالا چه بکنیم ؟ ..  
هیچی! ... تا برگردیم کاری  
نبهشون نداشتند تا حالا ...



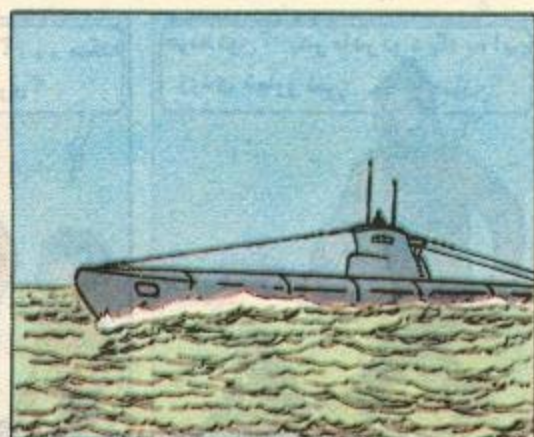
زت ، نخواب ، باید نامه را تموم  
کنیم ... نامه ... او ...



زو! ...  
زو! ...  
بله ، مامان ...  
الان بیدار میشم



چند ساعت بعد ...

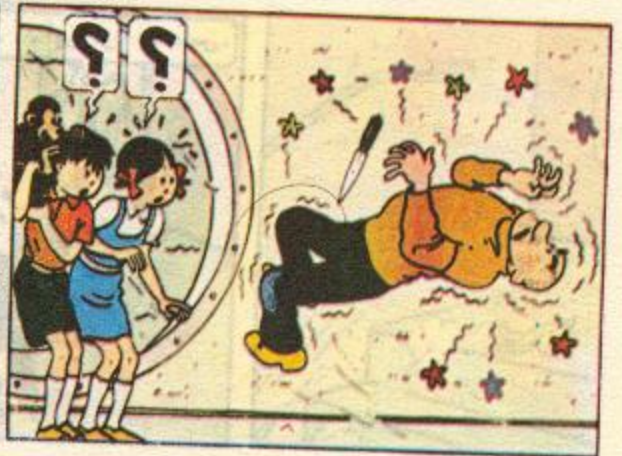
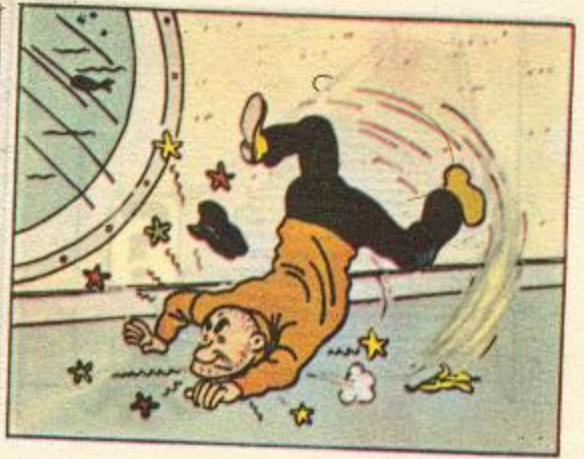


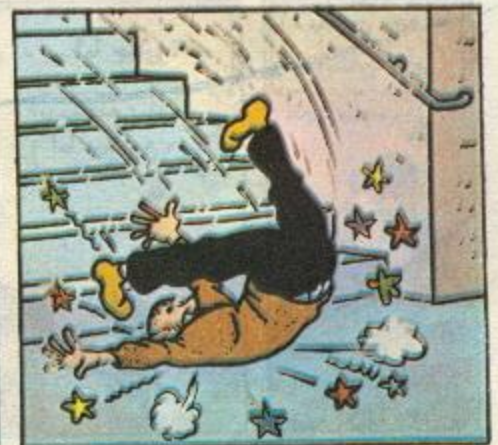
زت! ... نگاه کن! ...!

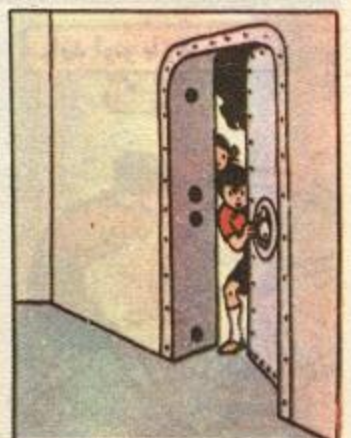
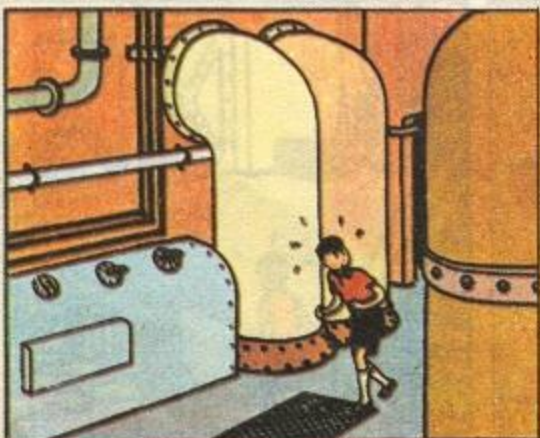
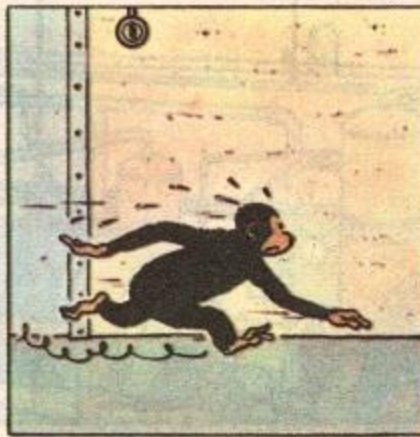
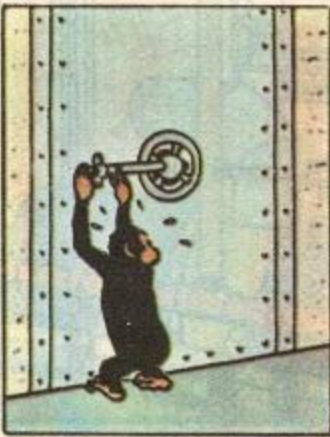


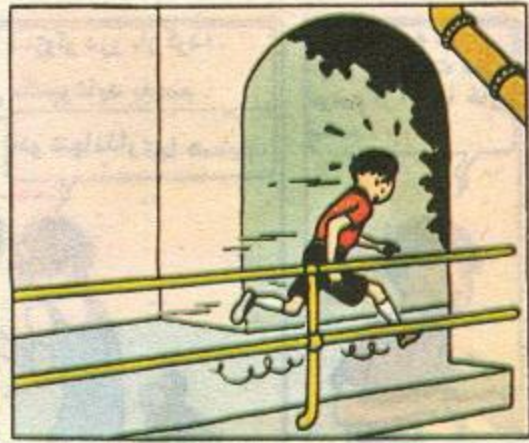
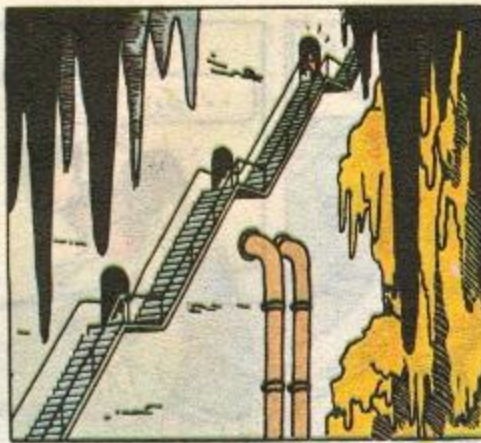
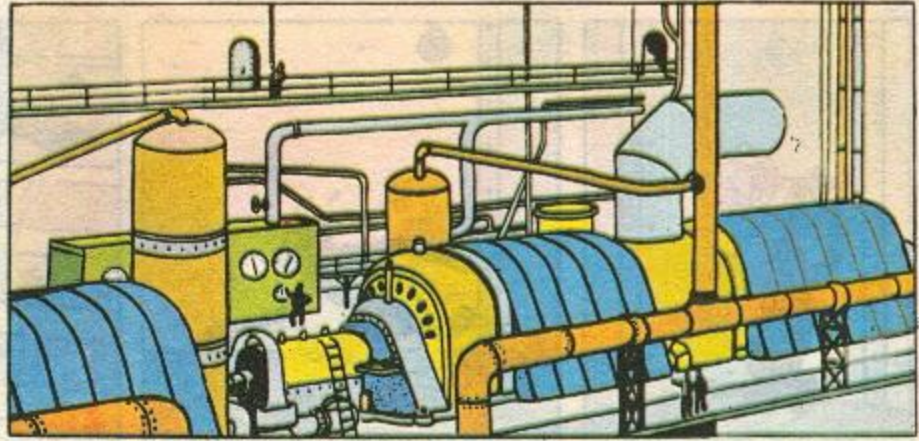
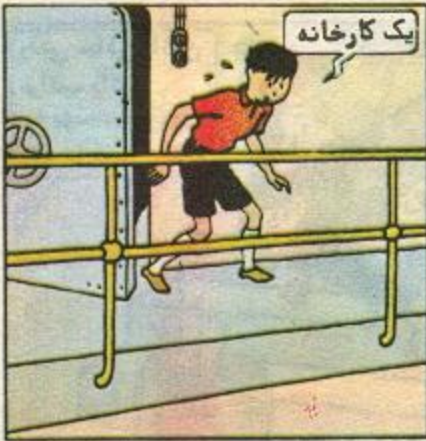
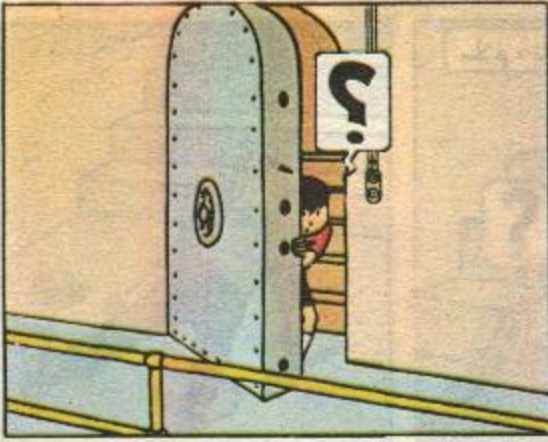
اینجا کجاس؟ ... ما دیگه در زیر  
دریائی نیستیم! ...  
اوه!

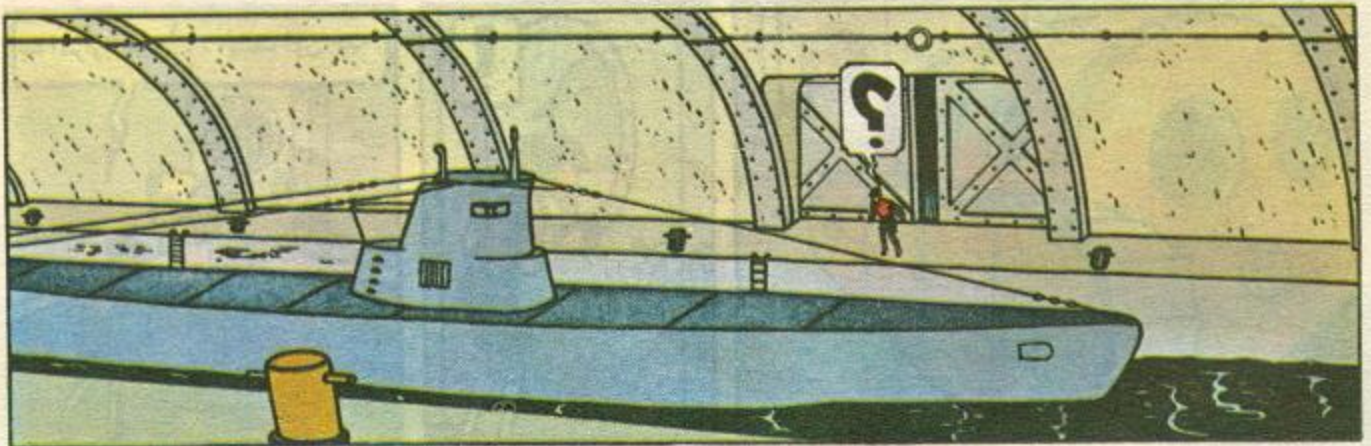




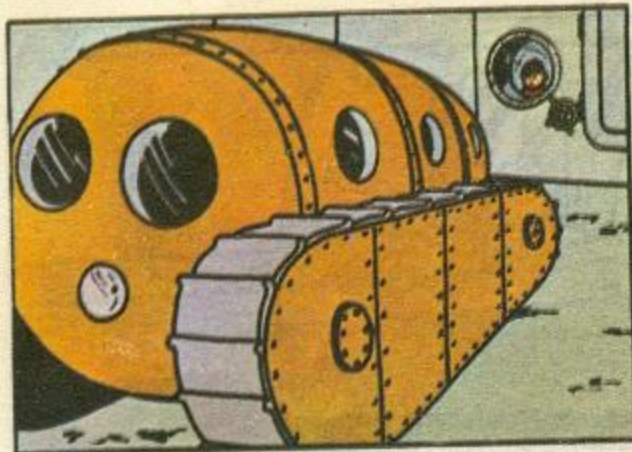
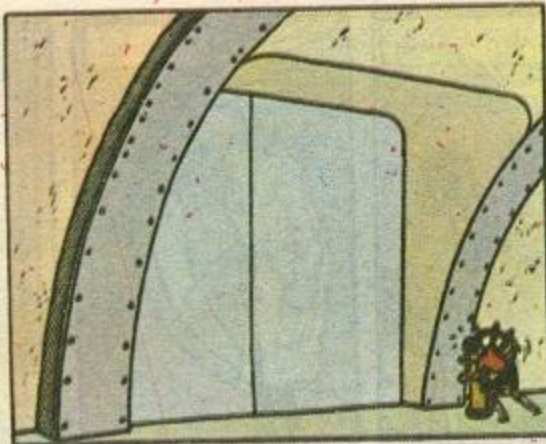




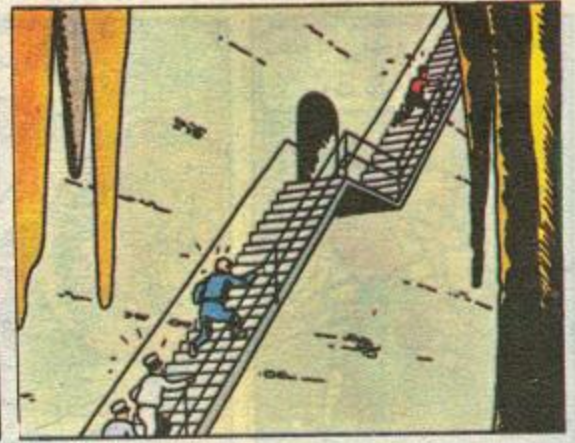




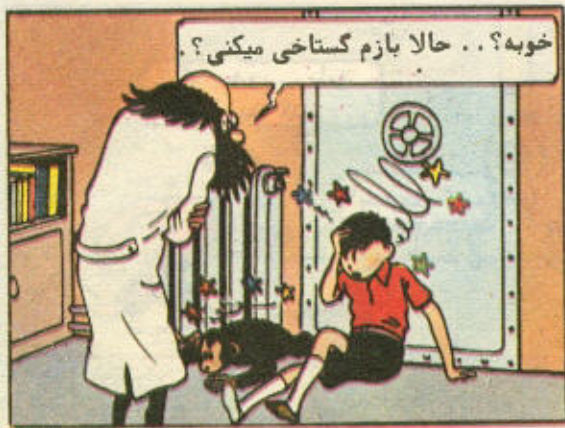


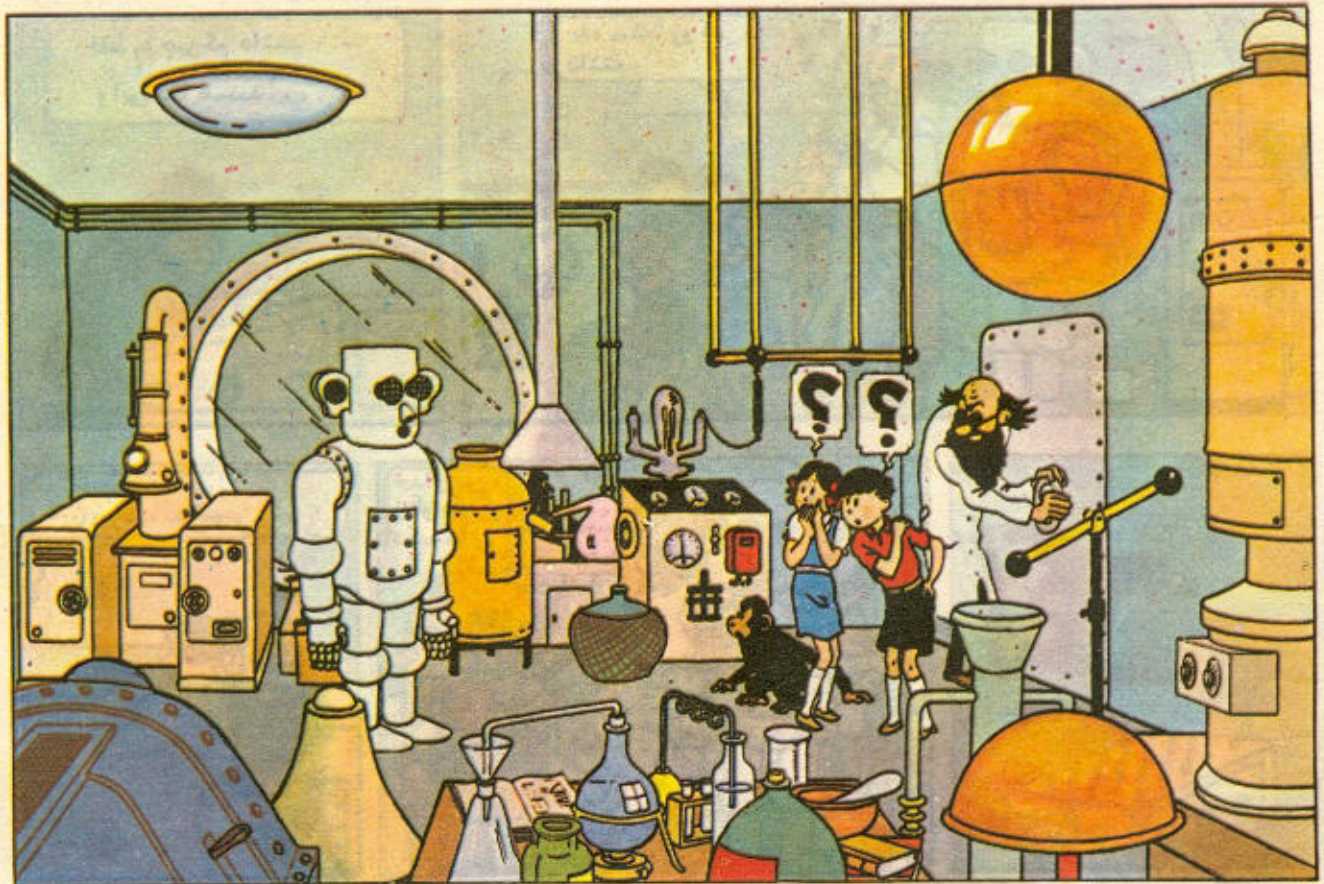


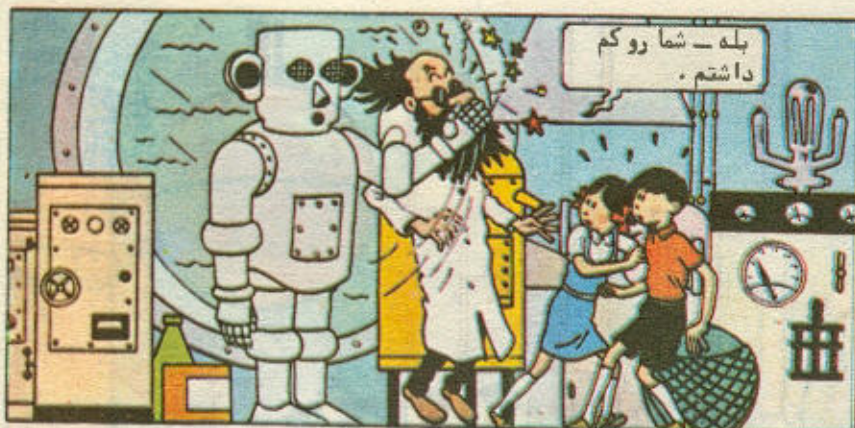


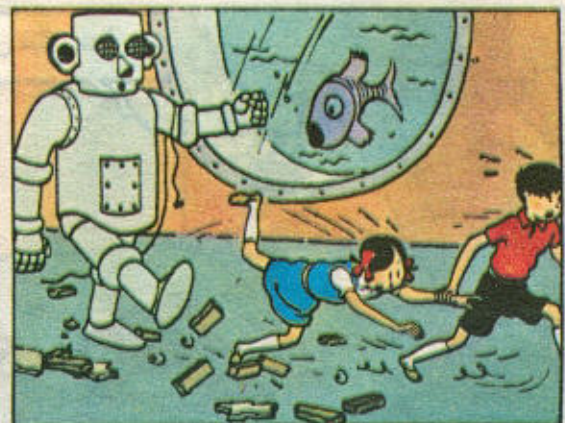
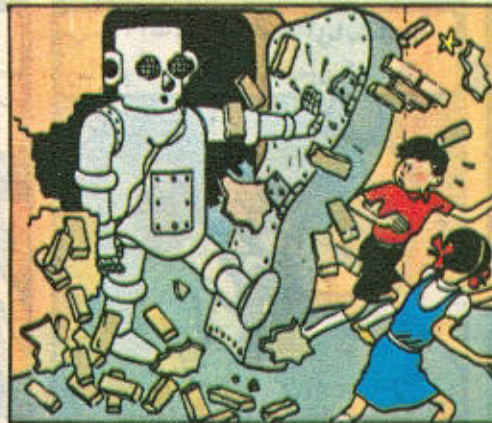
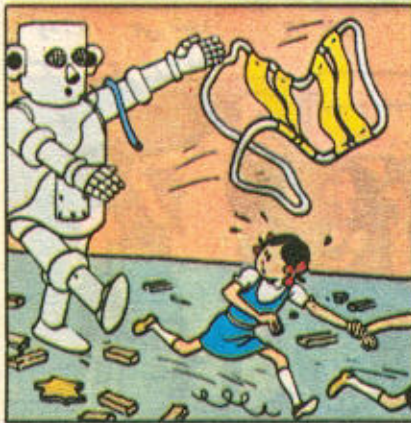
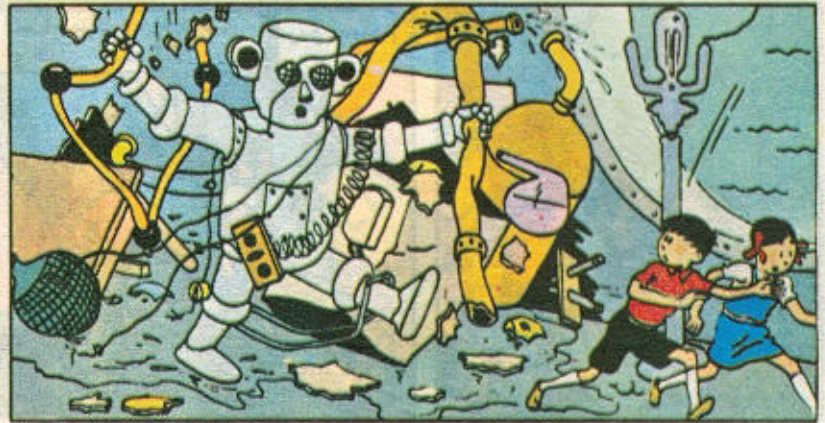
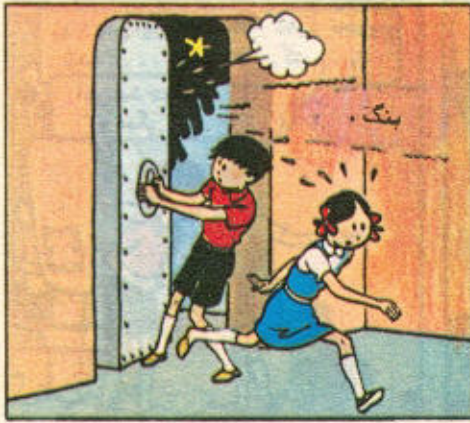
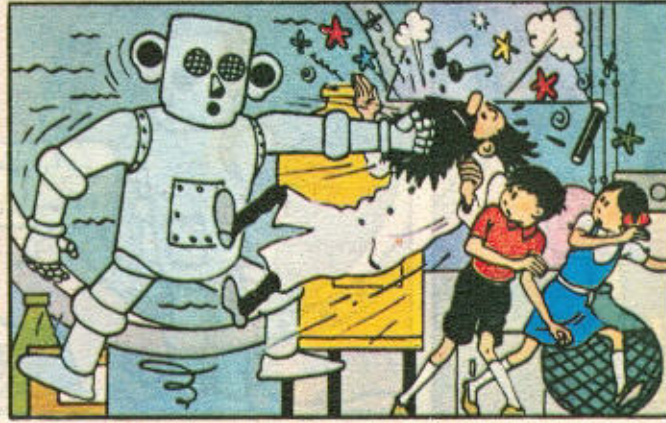








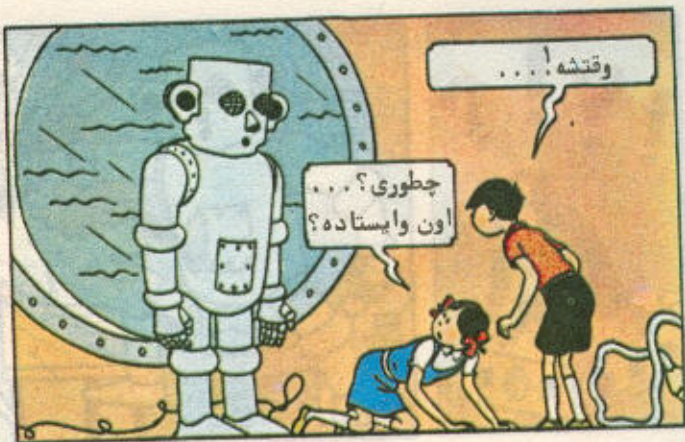








ژوکو اونو واسوند! ...  
زود بیا بریم!



وقتشه! ...

چطوری؟ ...  
اون وایستاده؟



بریم ببینیم  
اشتباه میکنی، زت ...  
او خیلی حيله گره! ...



زو، پس اون آقا؟ ... شاید مجروح  
شده؟ ... باید کمکش کنیم ...  
اون بدجنس  
رو میکنی؟



آه! اونهاش! ... بدجنس  
پوست رو میکنم! ...



من ... آهای یادم اومد آزمایشگاهم! ...  
وسا ئلم! آدم آهنی! میمون کجاس؟



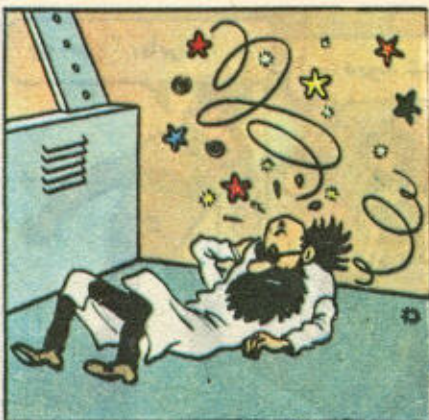
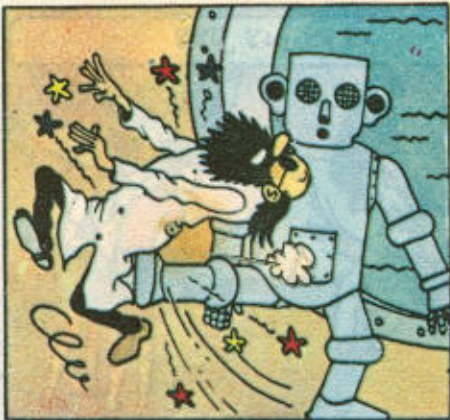
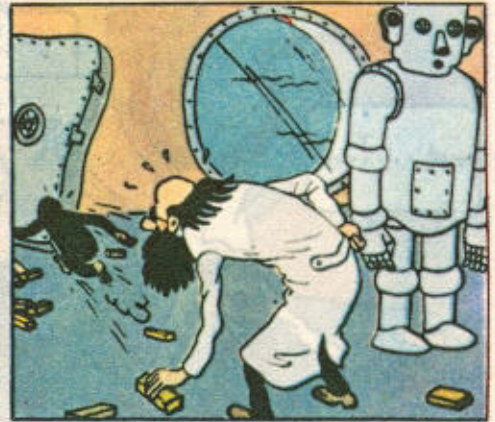
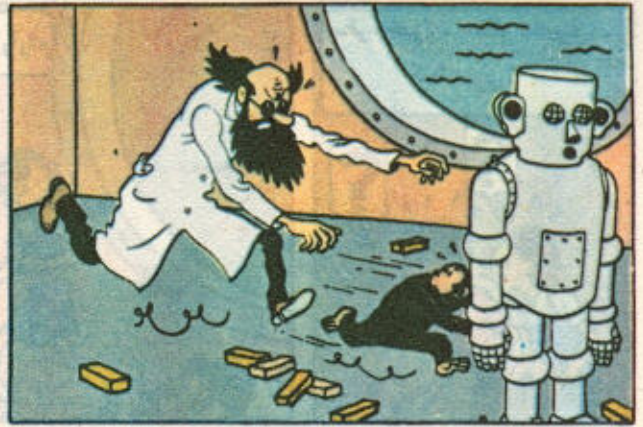
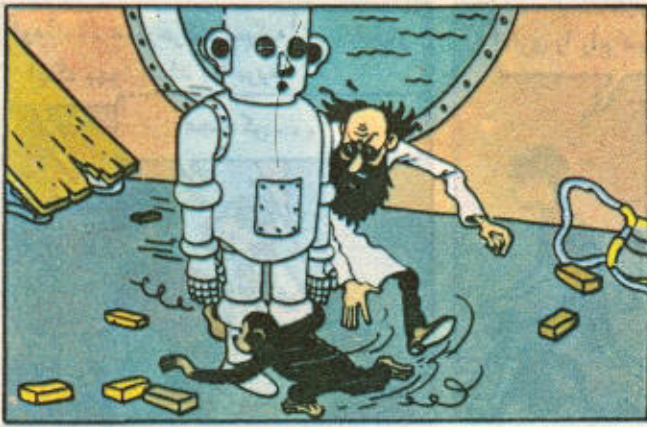
اوه! ... چی شده؟ ... چه خیره؟ ...  
سرم خیلی درد میکنه!  
اینهم عینکت  
آقا ...



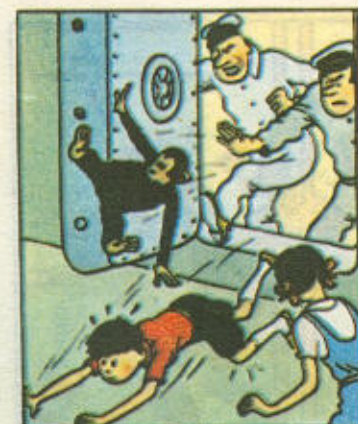
الان میگيرمت! ...

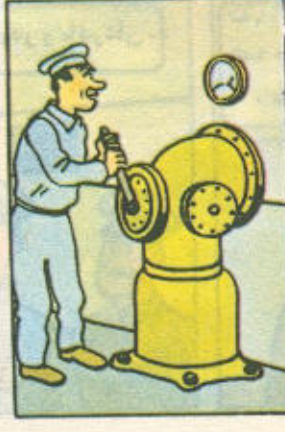


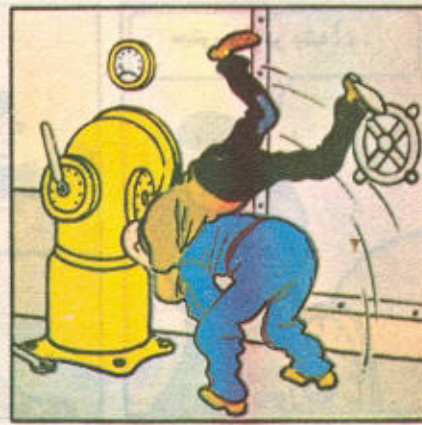
ديگه نمی تونی فرار کنی ... میکشمت!





















چند روز بعد کشتی "واشنگتن" سفر دریائی خود را بسوی اروپا آغاز کرد...



صبر کن زت! پیغام مارو شنیدن، تا چند روز دیگه آزاد میشیم...



یک کشتی جنگی از اون مراقبت میکنه!...



در همین هنگام در زیر دریائی دزدان دریائی...



تو تو تو تو



آلو... آلو... اشعه اسرار آمیز...



هیچکس نمیدونه... اما فکر نمیکنم جرات بکنن به کشتی حمله کنن...



تو تو تو تو

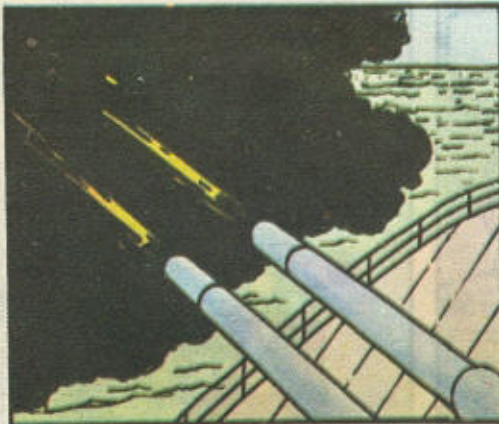
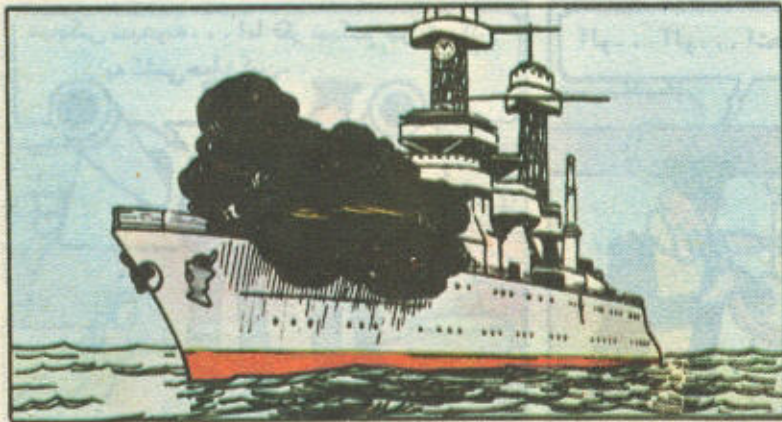
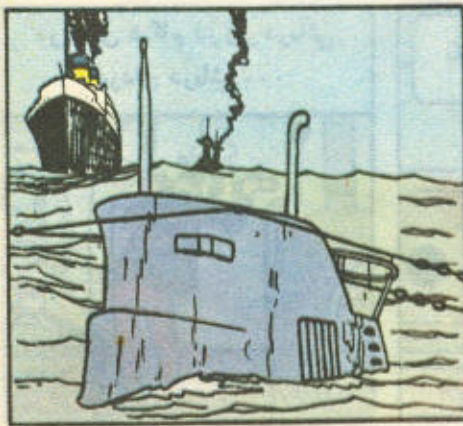


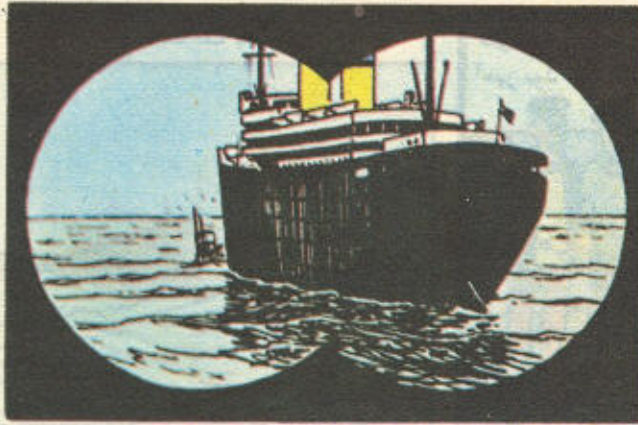
حالا آماده باشید...



سوت کشتی است!... موتور از کار افتاده...

موتور ما هم از کار افتاده.

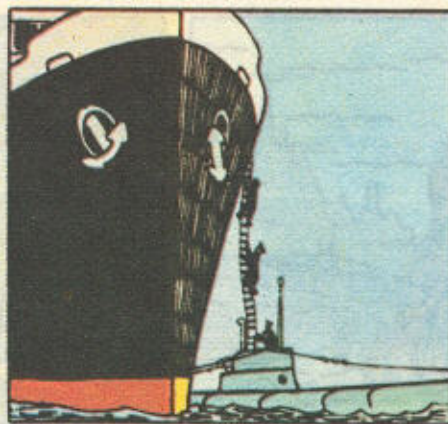




اوه! کنار کشتی رو نگاه کن!



غرق شدن... موفق شدیم.



حالا دیگه نمی تونیم بهشون برسیم!... ما نمی تونیم موفق بشیم!...



حویه... می تونی پائین بیایی!...



اینهم آخری...!

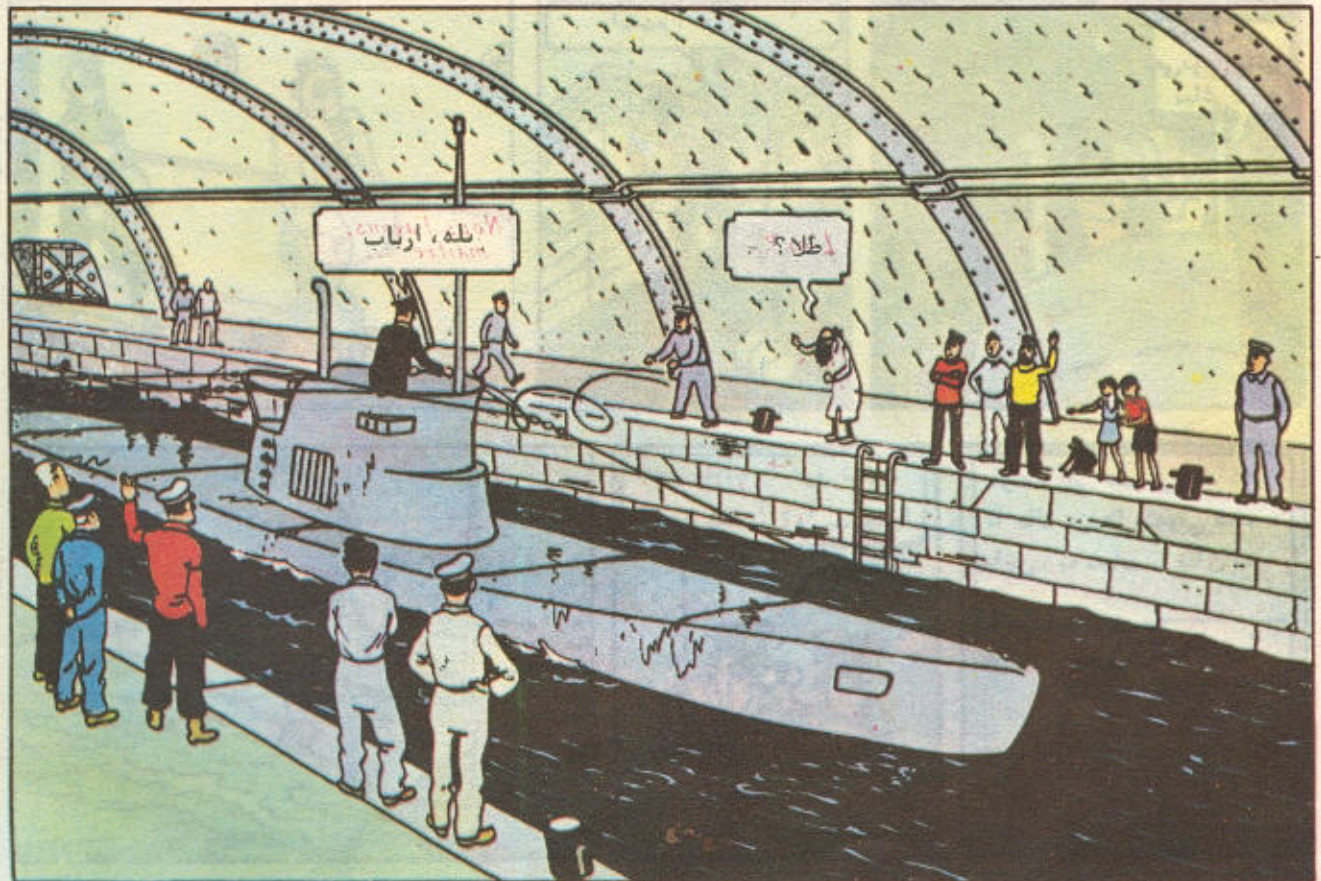
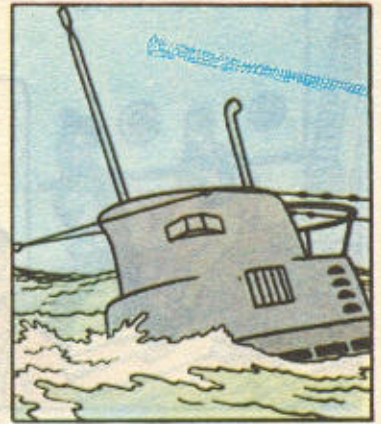
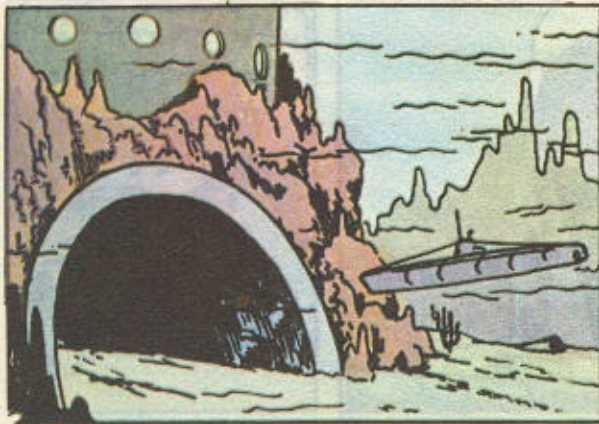


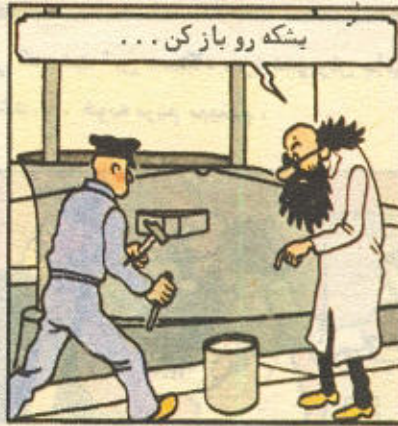
باز هم کمی صبر کن... شاید تا حالا دزدها زتدونی شده باشن. به نجات ما میان... مطمئنی؟



تمام شد!... غرق شدن! ناپدید شدن! آه! بدبختها.



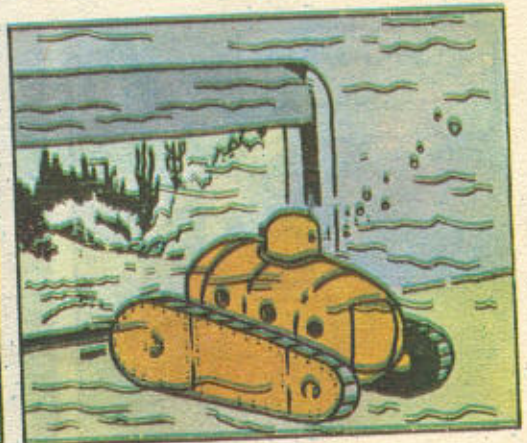
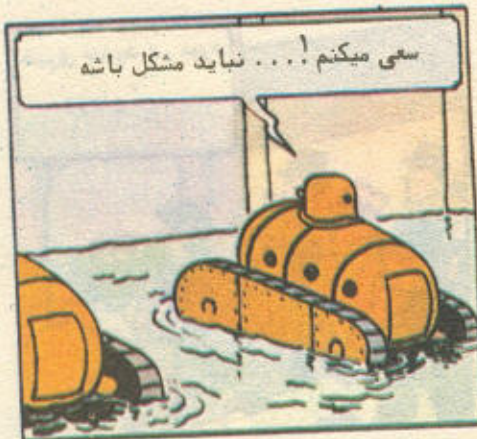
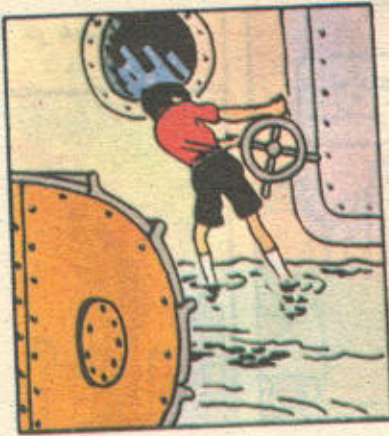


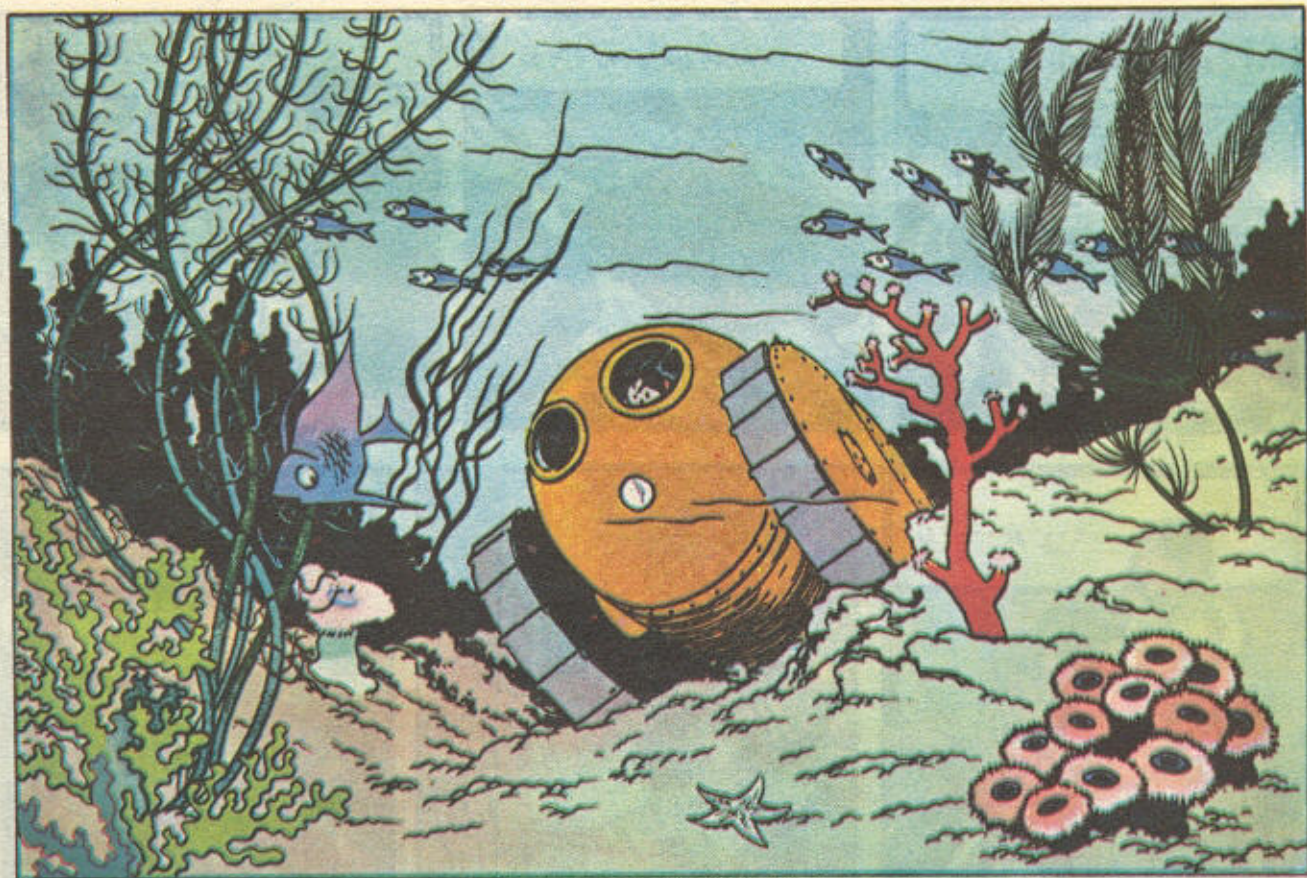
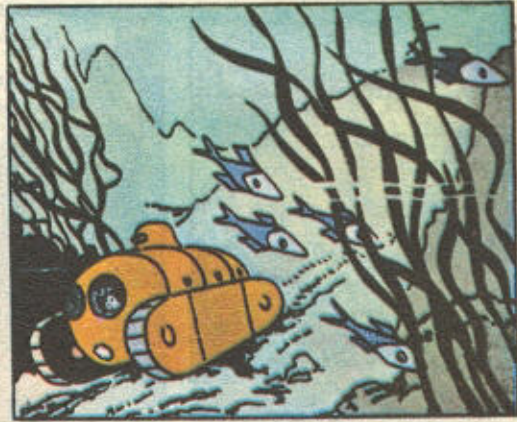
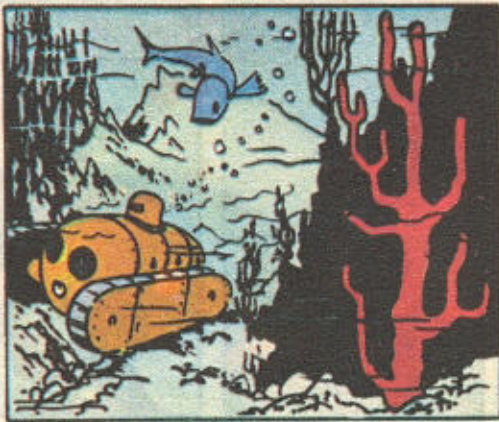


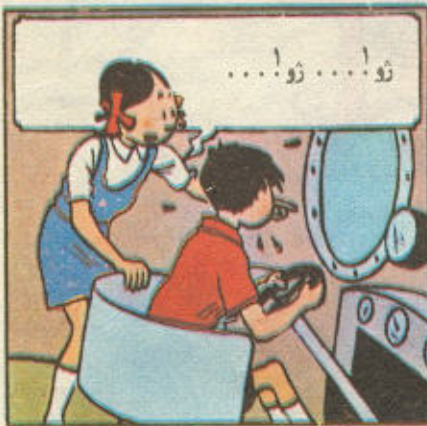
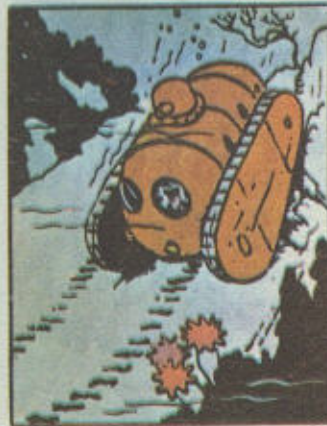
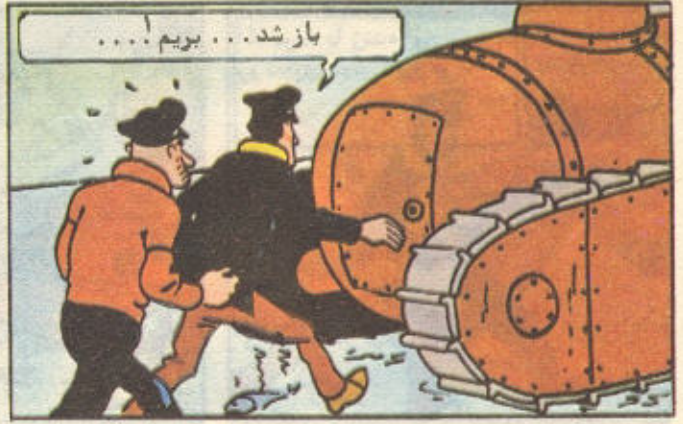


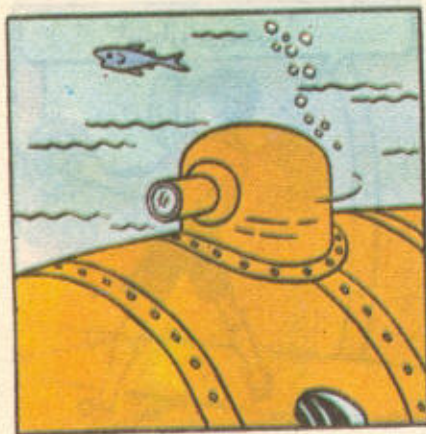
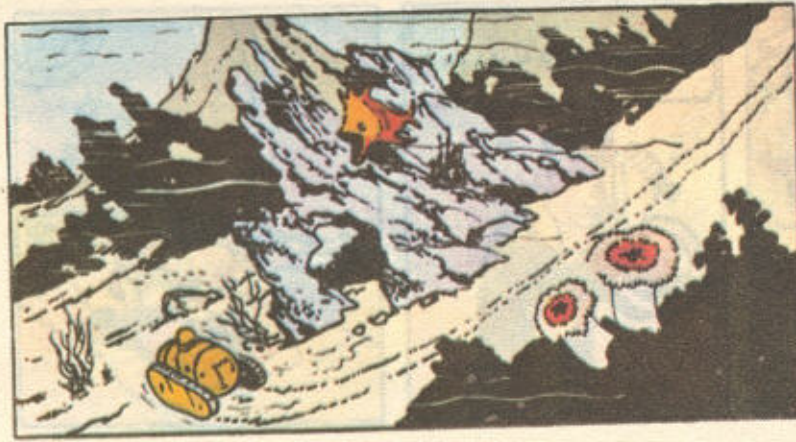


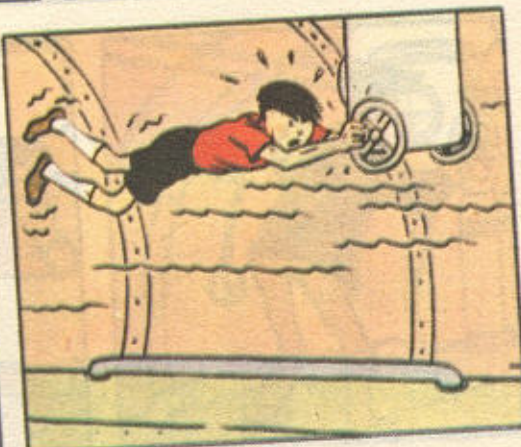
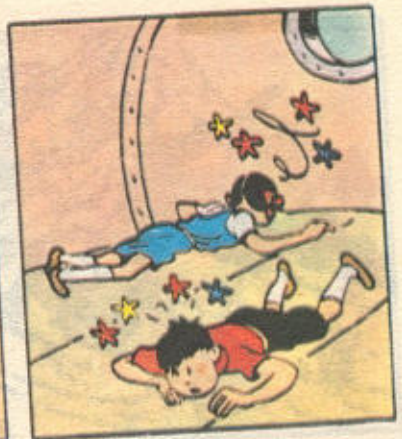
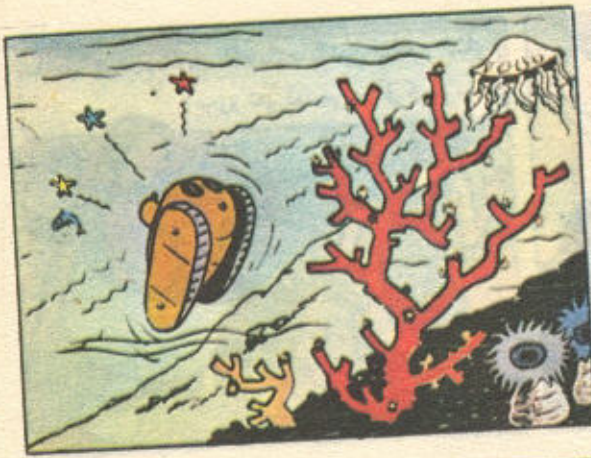


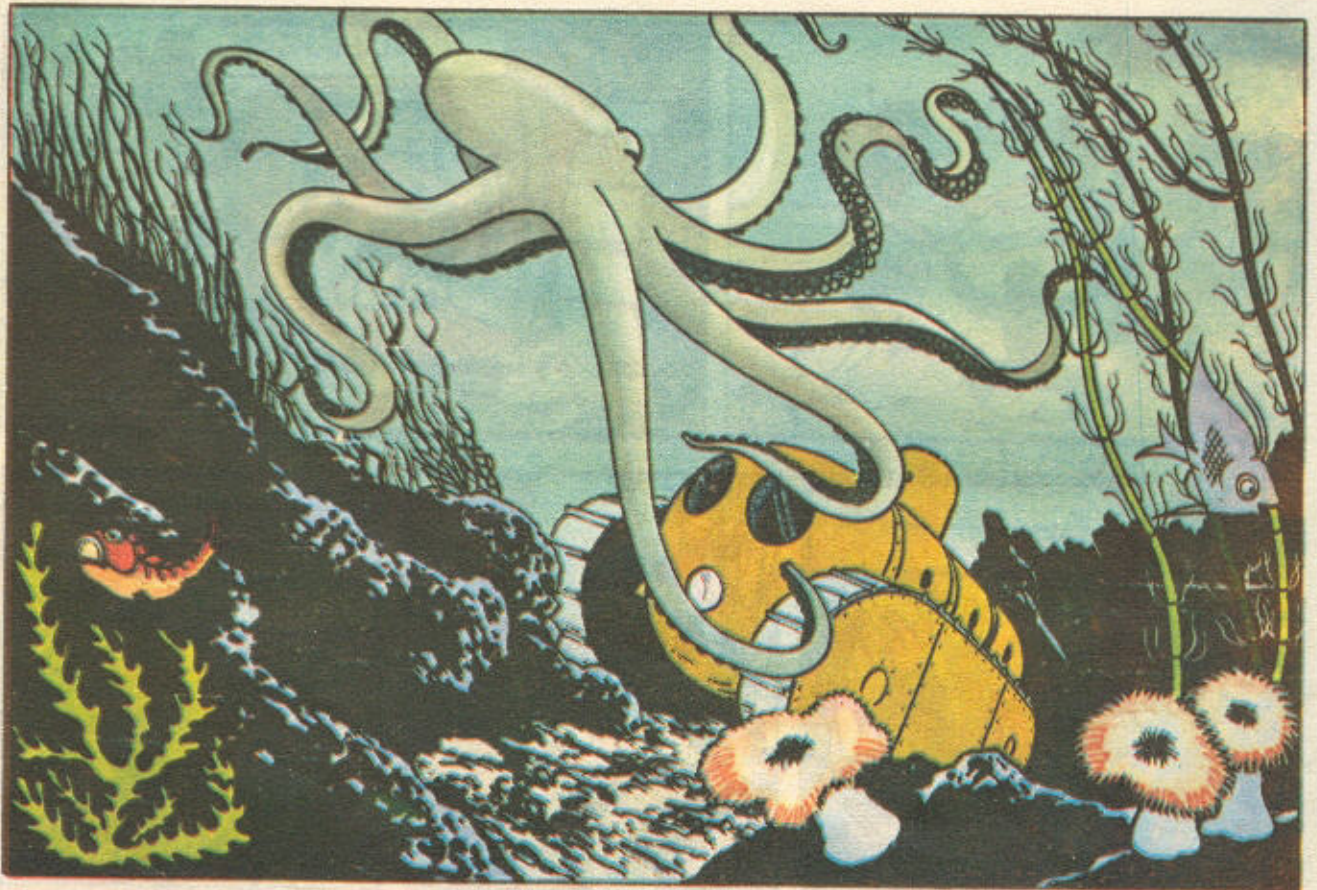
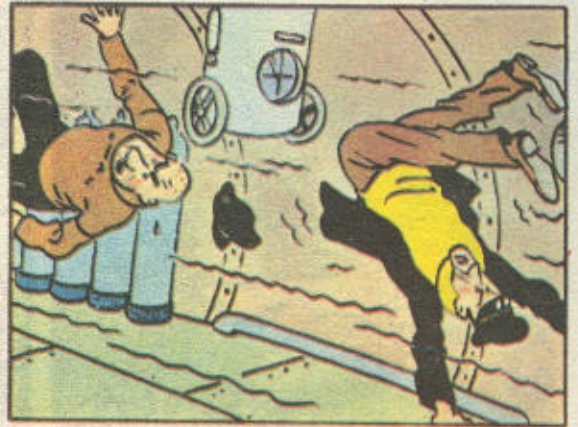


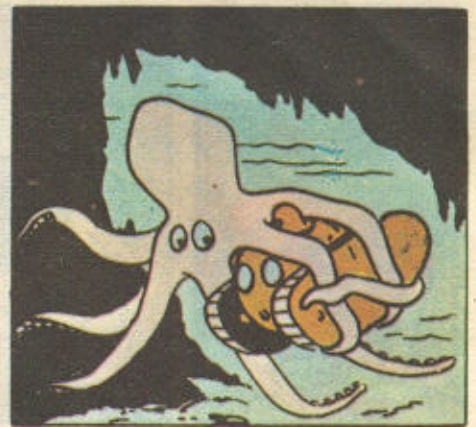












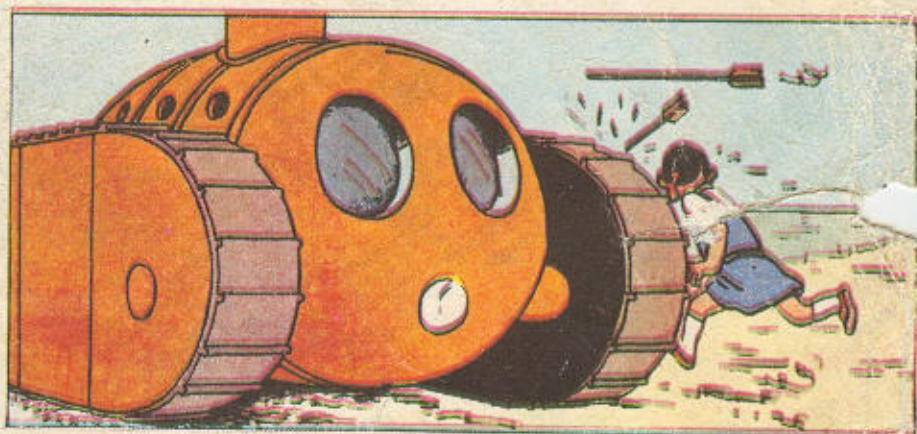
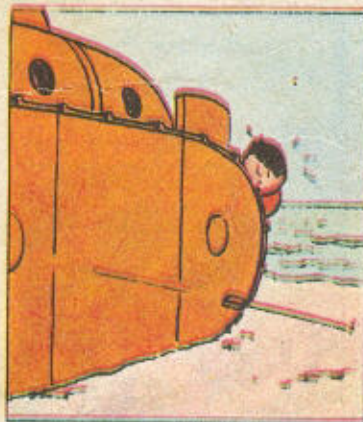
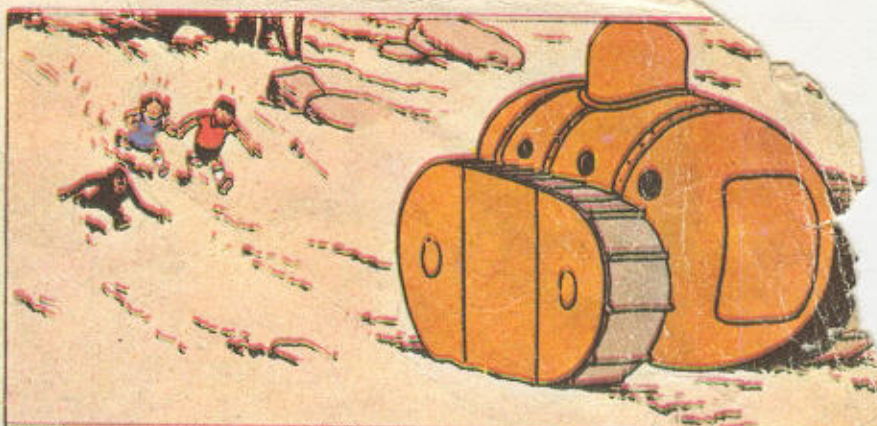


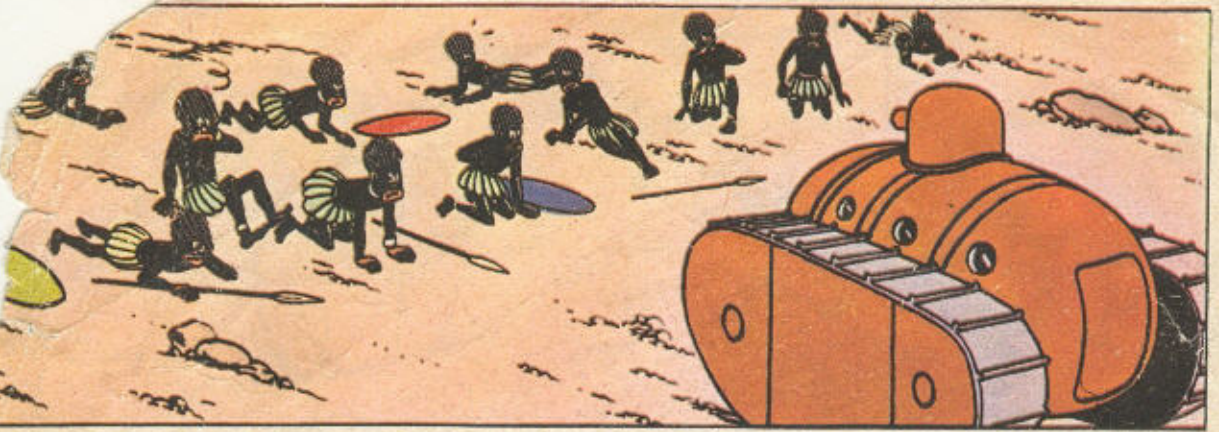












از همین سری منتشر کرده ایم

\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*

- ۱- آدم آهنی
- ۲- مقصد نیویورک
- ۳- جنون سرعت
- ۴- دره مارها
- ۵- تن تن در استانبول

